

مفهوم معنی و فرایند فهم آن در معماری*

دکتر مصطفی عباس زادگان**، دکتر عباس ذکری***

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۰/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۰۷/۲۴

چکیده

معنی، از مفاهیم اساسی و کلیدی معماری است که به دلیل کاربرد فراوان و کلی بودن، نیاز مبرمی به شناخت از منظر معماری دارد. از آنجا که در مباحث معنی شناختی معماری کمتر به تمامی ابعاد و وجوه آن پرداخته شده است، شناخت این کلمه پایه‌ای، ضروری به نظر می‌رسد. در این بحث ابتدا به بررسی لغوی معنی پرداخته است. همچنین چپستی معنی بر اساس نظریه سمانتیک مبتنی بر بیان اجمالی فیلسوفان متأخر که مهم‌ترین مباحث را در پرداختن به معنی و نحوه دلالت آن به انجام رسانده‌اند، جمع‌بندی گردیده است. سپس با روش هرمنوتیک معنی مورد تفسیر قرار می‌گیرد، چرا که دلالت متن بر معنی با مکانیسم قواعد دلالت ارتباط دارد، ولی آن اهرم که کار دستگاه دلالت را ثمربخش می‌سازد، عمل تفسیر است. در نهایت براساس مطالب در حوزه‌های سمانتیک و هرمنوتیک، فهم معنی در معماری به عنوان نتیجه‌گیری بیان شده است.

واژه‌های کلیدی

معنی، مرجع، دلالت، تفسیر، سمانتیک، هرمنوتیک

* این مقاله برگرفته از رساله دکتری عباس ذکری با موضوع «تحلیل و بررسی ارتباطات معنایی کالبد بناهای شهری به منظور تدوین قاعده‌ی فرم مطلوب در فرایند طراحی معماری» است که به راهنمایی دکتر مصطفی عباس زادگان و دکتر منصور سپهری مقدم در دانشگاه علم و صنعت ایران تدوین یافته است.

Email.abbaszadegan@iust.ac.ir

** استادیار، دانشگاه علم و صنعت ایران، دانشکده معماری و شهرسازی.

Email.a.zekri@uk.ac.ir

*** استادیار، دانشگاه شهید باهنر کرمان، دانشکده هنر و معماری صبا. (مسئول مکاتبات)

مقدمه

آن به وجود آمد. در این پژوهش با توجه به نظریه سمانتیک ابتدا به توصیف معنی پرداخته شد و سپس با روش تفسیر، فهم معنی مورد بررسی قرار گرفت.

مفهوم لغوی معنی

با توجه به کاربرد فراوان کلمه معنی و کاربرد وسیع و ریشه دار و همچنین سابقه زیاد آن در تمامی مکالمات و حوزه‌های گوناگون به ویژه معماری، مفهوم لغوی معنی را پایه‌ای‌ترین ضرورت در شناخت این کلمه می‌توان نام برد. در لغت نامه معین مقابل واژه معنی آمده است: قصد شده، مقصود، مراد، مفهوم کلام، حقیقت، مطلب، موضوع، باطن (معین، ۱۳۸۵، ۴۳۴۵). همان گونه که مشهود است برابر واژه معنی در فارسی معادل بسیاری ذکر گردیده است که اکثر آنها روشن و قابل فهم می‌باشند. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا به جای کلمه معنی کلمات روشن و ساده مثلاً: قصد شده، مقصود، مراد، مفهوم کلام، حقیقت، مطلب، موضوع و یا باطن به کار برده نمی‌شود؟ در پاسخ به این پرسش باید اذعان داشت، کاربرد واژه معنی با بیانی صریح ممتنع می‌باشد، لذا هیچ واژه‌ای همچون معنی بر این بیان دلالت ندارد چرا که اگر داشت حتماً به کار می‌رفت. در فلسفه، ارسطو معنی را همان حقیقت می‌داند وقتی که از شیء جدا شده و با کلمه وصلت نماید، چرا که از طریق کلمات معنی در قالب آن شناخته و آشکار می‌گردد. این فرایند زمانی مشکل‌ساز می‌شود که در بین فلاسفه رگه‌هایی از تضاد معنی و حقیقت، وجود دارد. در اصالت عمل، حقیقت در مقابل معنی جایگاه مطلق و مستقل خود را از دست می‌دهد و تحت الشعاع افعال انسانی واقع می‌شود. برای مثال: حقیقت را محصول توافق عده‌ای دانشمند در یک تحقیق علمی می‌دانند. از نظر آنها معنی «اسید» عبارت است از اطلاق آن بر یک مایع به ویژه در صورتی که آن مایع «کاغذ تورنسل» آبی رنگ را قرمز کند (میثمی، ۱۳۸۵، ۱۳). تأکید در چارچوب این گونه نظریه‌ها که بر پایه نسبی گرایی ملازم بر اصالت عمل است، نمی‌تواند آینه‌ای فعال برای بازتابیدن جایگاه معنی به شکل مستقل لحاظ شود.

برگردان meaning (معنی) به فارسی

برگردان واژه meaning از انگلیسی به فارسی در فرهنگ لغات معتبر انگلیسی به فارسی به دریافت بهتر دلالت معنایی و مفهوم دقیق این واژه کمک می‌کند. در فرهنگ لغات معاصر هزاره برابر واژه meaning آمده است: معنی در حالت اسم، (۱) [کلمه، عبارت، حرکت و غیره] معنی، مفهوم، آرش (۲) [نوشته، فیلم و غیره] معنی،

معنی یکی از مفاهیم کلیدی است که استفاده از آن در مباحث زبان شناسی، فلسفه و هنر به ویژه معماری بسیار رایج است، به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین مفاهیم پایه‌ای معماری در نظر گرفت. به اعتقاد شولتس هر فرد در درون نظام معنایی زاده می‌شود که آن نظام معنایی از طریق مظاهر نمادینش به فهم انسان در می‌آید و در همین نظام است که انسان با ساختن، معانی را آشکار می‌کند بدین لحاظ معماری بخشی از تاریخ معانی وجودی است (شولتس، ۱۳۸۷، ۱۹). در این صورت این پرسش ضرورت دارد که این معانی چگونه به فهم انسان در می‌آیند؟ با شناخت فهم معنی، هویت فضا و فرم، برنامه‌ریزی و طراحی آن دیگر چندان دشوار نخواهد بود. بیش از هر چیز و همواره در زبان است که هر گونه فهم هستی‌شناسانه به بیان در می‌آید، از این رو بیهوده نخواهد بود که در جستجوی فهم معنی به فلسفه زبان به عنوان یک محور ارجاع پرداخته شود. زیرا که معنی و مسائل مربوط به آن نه تنها سنگ زیرین فلسفه زبان است، بلکه حوزه‌ای را تشکیل می‌دهد که در آن فلسفه به طور کلی هم از حیث وجود شناختی و هم معرفت شناختی سخن بسیار گفته است. در این صورت روش تحقیق در این پژوهش توصیفی و تفسیری است، و با بهره‌گیری از نظریات فیلسوفانی که به فلسفه زبان پرداخته‌اند در دو حوزه مورد بررسی قرار گرفته است. نخست، بررسی نظریه سمانتیک است، آنچه به طور تقریب در اکثر تحلیل‌های سمانتیک دیده می‌شود، مباحث ناظر به ارجاع است، و یکی از مسائلی که در نتیجه بحث از ارجاع پدید آمده و خود به یک نظریه پر اهمیت بدل شده است، نظریه وصف‌های معین است. این نظریه به ویژه مربوط به آراء برتر هستند راسل است. در این بحث به طور کلی حیثیت ارجاعی معنی آنجا موضوعیت می‌یابد که می‌توان با نسبت میان زبان و جهان سروکار پیدا کرد، و به طور متعارف وجود چنین نسبتی شاید نخستین انتظار از زبان باشد، زیرا معمولاً زبان را وسیله‌ای توصیف و تبیین واقع می‌دانند. دیگر، هرمنوتیک یا روش تفسیر و تفسیر به معنای فهم است، که در اینجا فهمیدن گونه‌ای شناخت یا معرفت است. خواندن، توجه و استفاده از یک اثر معماری غیر از فهمیدن آن است، امکان دارد شخصی یک اثر معماری را تبیین کند ولی آن را نفهمد. برخورد تبیینی، اثر، به عنوان یک پدیده مطرح می‌شود، به عبارتی ارتباطاتی که پدیده از آن ناشی شده است، را با استفاده از قواعد مربوط به آن توضیح می‌دهد. اما روش تفسیر نتیجه بررسی‌های دقیق انجام پذیرفته توسط دانشمندان هرمنوتیک است. این بررسی‌ها موجب توجه کامل و مستقل به مسأله فهم به عنوان گونه‌ای شناخت آن گردید، که در نتیجه معرفت شناسی

و با نظریه‌ی ارجاع مستقیم^۴ که معنی را همان مرجع معرفی می‌کند به مخالفت برمی‌خیزد (Frege, 1892).

«راسل»، آن‌چه راسل در عرصه تحلیل سمانتیک انجام می‌دهد عمدتاً اهدافی معرفت‌شناختی و وجودشناختی دارد. راسل در معنی‌شناسی خود به سلسله مراتبی قائل گشته و در دو مرتبه، یکی پائین‌ترین مرتبه که با ابتدایی‌ترین و بنیادی‌ترین مرتبه معرفت بشری سر و کار دارد و به زعم او نه صدق و کذب بر می‌دارد و نه واژگان منطقی در آن راهی دارد (Russel, 1995, 65). این مرتبه فقط از شیء^۵ - کلمه تشکیل می‌شود، یعنی کلماتی که از نظر منطقی به تنهایی معنی دارند. شیء^۶ - کلمه‌ها را در اثر تکرار آنها به هنگام حضور شیء^۷ مورد نظر یاد گرفته می‌شود. برای مثال: هم‌زمان با مشاهده بنای مسجد و تکرار شنیدن کلمه مسجد، به تدریج با تثبیت نسبت میان کلمه و بنا در غیبت آن، کلمه به تنهایی بنا را تداعی می‌کند، یعنی با ذکر کلمه مسجد، مراد می‌تواند اشاره به مسجدی باشد که در محلی قرار دارد. شیء^۸ کلمه‌ها به تنهایی می‌توانند در حکم تصدیق باشند. راسل در این مرتبه معنی را همان مدلول معرفی می‌کند (Ibid, 75). در مرتبه بالاتر معنی به شیء^۹ - زبان^{۱۰} نسبت داده می‌شود و در این‌جا راسل مسئله معنی را به لحاظ ذهنی بیان حالتی می‌داند که می‌توان آن را به «باور» تعبیر کرد و بدون کلمات هم می‌توانند وجود داشته باشند. این نظریه اگر چه معقول به نظر می‌رسد اما به دلیل تکیه بر تصورات ذهنی و استقلال از کلمات که کار نام‌گذاری عناصر و نشانه‌ها را به ویژه در معماری بر عهده دارند جهت دریافت معنی مشکل‌آفرین می‌شود. راسل نظریه‌ای را پیشنهاد می‌کند که در آن بتوان معنی را صفت جملات دانست و از هویتی به نام گزاره رها شد (Russel, 1943, 189).

«ویتگنشتاین»، مسئله معنی در هر دو تفکر متقدم و متأخر ویتگنشتاین نقش محوری دارد، چنان‌چه در تفکر متأخر او، معنی تابعی از کاربرد است و فقط در متن ارتباط انسانی و موقعیت‌های انضمامی است که می‌توان از آن سخن به میان آورد (میثمی، ۱۳۸۵، ۴۸). ویتگنشتاین از طرح مباحث سمانتیک، اهدافی معرفت‌شناختی را دنبال کرده و اعلام می‌کند، از آنچه در عبارت می‌گنجد فراتر نمی‌توان رفت. این بیان در قالب نظریه تصویری^{۱۱} او در بررسی معناداری گزاره‌های ناظر به واقع است. ویتگنشتاین معنی یک تصویر را همان چیزی می‌داند که نمایش می‌دهد. به زعم او معنی یک گزاره از نحوه تألیف نمادهای کالبدی، خودش معلوم می‌شود و چیزی نیست که در خارج یا مافوق آن گزاره - در عالم تجربی یا نوعی عالم شبه تجربی^{۱۲} قرار داشته باشد و با این نحوه تألیف مطابقت کند. یا به عبارت دقیق‌تر، حالت خاصی از امور که در نماد تحقق دارد بر این دلالت می‌کند که حالت خاصی

پیام، حرف اصلی، مضمون، محتوا، مطلب، نکته (۳) اهمیت، اعتبار، ارزش (۴) هدف، غایت (۵) قصد، نیت، مقصود، منظور (۶) معنی در حالت صفت: با معنی، معنی‌دار، پر معنی، گویا (حق‌شناس و همکاران، ۱۳۸۵، ۱۰۱۲). کلمات معادل ارائه شده نشان‌دهنده حیطة و کاربرد آن در حوزه‌های گوناگون است، به علاوه همان‌طور که مشاهده می‌شود معادل واژه معنی در انگلیسی به شکل اسم و صفت‌ایفای نقش می‌کند اما هیچ یک از کلمات معادل ارائه شده بیانگر کامل مفهوم معنی نیست.

چارچوب نظریه سمانتیک^۱

با توجه به تاریخچه معنی به وجه عام، می‌توان از فلسفه یونان آغاز کرد و مسئله را نزد فیلسوفان قرون وسطی تا فلاسفه متأخر به امروز پی گرفت، چرا که فلسفه به عنوان پژوهشی مفهومی با معنی سر و کار پیدا می‌کند. اما از آنجا که یکی از مهم‌ترین مباحث فلسفه زبان پرداختن به معنی و نحوه درک آنها است، در این پژوهش سعی در معرفی نظریه‌هایی گردیده که به فلسفه زبان منجر شده آن نظریاتی که در حوزه زبان و توسط فلاسفه متأخر همانند فرگه، راسل و ویتگنشتاین شکل گرفته‌اند.

«فرگه» را شاید به درستی بتوان آغازگر و یا به تعبیر دامت «پدر بزرگ فلسفه تحلیلی» دانست، چرا که در اکثر موارد مسائل فلسفی را به مسائل زبانی تبدیل می‌کند (Dummet, 1993, 14). فرگه از تمایز معنی و مرجع که سنخ نشانه هستند آغاز می‌کند. او در تحلیل سمانتیک خود نسبت میان سه چیز یعنی نشانه^۲ معنی و مرجع^۳ را بررسی می‌کند. فرگه می‌خواهد نشان دهد که نشانه‌ها از رهگذر معنی به مرجع اشاره دارند (میثمی، ۱۳۸۵، ۷). برای مثال: در قالب دو تساوی میان نشانه‌ها، دو قضیه «مسجد شیخ لطف... مکان انجام عبادت است» و «مسجد شیخ لطف... از بناهای شاخص میدان نقش جهان است» را در نظر بگیرید. به نظر فرگه اگر نسبت این همانی در این دو قضیه ناظر به مرجع باشد این دو قضیه هیچ تفاوتی با یکدیگر نباید داشته باشند یا به عبارتی تساوی در این دو قضیه میان مسجد شیخ لطف... به عنوان نشانه حاکی از یکی بودن آنها است، اما از نظر ارزش شناختی با هم تفاوت دارند. این تفاوت فقط در این صورت می‌تواند وجود داشته باشد که تفاوتی میان این دو مرجع باشد. به نظر فرگه تفاوت این دو تفاوتی است میان دو نحوه‌ی بازنمایی مرجع، چرا که هدایت به مرجع از مسیر معنی صورت می‌پذیرد. در قضیه اول معنی کلمه مسجد وجه فعلی آن می‌باشد، اما در مورد قضیه دوم معنی کلمه مسجد در متن آن سنجیده می‌شود. این حالتی است که معنی به تمایز از مرجع پیش می‌آید، تمایزی که فرگه میان معنی کلمات و معنی متن قائل می‌شود

پیش فهم مفسر

برآمدن شناخت جدید از گونه‌ای فهمیدن همیشه بر یک پیش فهم و پیش دانسته استوار می‌گردد و با به‌کارگیری آن آغاز می‌شود. هیچ مفسری نمی‌تواند شناخت خود را از عدم به وجود بیاورد و به آن شکل دهد هر کسی از آنچه درباره‌ی هر موضوعی می‌خواهد بیشتر بداند یک دانستن اجمالی قبلی دارد. فهم در جایی معنی پیدا می‌کند که انسان از طرفی درباره‌ی موضوعی چیزی می‌داند و از طرف دیگر می‌داند که همه چیز را درباره‌ی آن موضوع نمی‌داند. این آگاهی مرکب نقطه آغاز است و زندگی آگاهانه همیشه بر چنین آگاهی‌های مرکب استوار گردیده است. واقعیت دیگری که ضرورت پیش دانسته مفسر را برای فهمیدن آشکار می‌سازد این است که فهمیدن با سؤال کردن آغاز می‌شود و سؤال کردن بدون پیش فهم ممکن نیست. شخصی که می‌خواهد بفهمد در واقع سؤال می‌کند و بایستی بداند که در باره‌ی چه چیز سؤال می‌کند. اگر پیش فهم در مورد سؤال موجود نباشد، سؤال نه معنا پیدا می‌کند و نه وجود. در حقیقت آغاز شناخت انسان سؤال کردن نیست، بلکه پیش فهمی است که در باره سؤال وجود دارد. به این ترتیب، پیش دانسته‌ها، پس زمینه فهم را فراهم می‌آورد یا همان چیزی که هایدگر «پیش‌ساختار» فهم نامیده است. پیش ساختار سه مرحله دارد که در آنها فهم باید در پس زمینه جای گیرد. نخست، باید درکی جامع از کل موقعیت وجود داشته باشد، که هایدگر آن را «پیش - داشت» می‌نامد. در این مرحله، پیش از آن که هر شیء خاصی آشکار شود، از کلیت فعالیت‌های مربوطه‌ی ممکن درکی پس زمینه‌ای وجود دارد. اما داشتن درکی عام، به این معنا نیست که می‌توان ویژگی خاصی را روشن نمود. بنابراین، پیش از روشن و آشکار شدن هر چیز باید به مرحله‌ی دوم یا «پیش - دید» گام نهاد. در این مرحله، از پیش، روش مناسب برای آشکار و عیان شدن چیزها دیده می‌شود. ولی برای این که چیزی به‌طور کامل تفسیر و عیان شود، باید مفاهیمی خاص وجود داشته باشد که در پیکر آنها اساساً شروع تفسیر ممکن شود. از این رو مرحله سوم ضروری می‌نماید که «پیش - دریافت» است. در این مرحله روش مناسب به لحاظ مفهومی درک می‌گردد (هایدگر، ۱۳۸۶، ۳۷۳). هر یک از این سه مرحله، به روشنی و صراحت تفسیر کمک می‌کنند، اما هیچ‌یک از آنها خود کاملاً روشن و صریح نیستند. این سه مرحله که از آن یاد شد یعنی پیش داشت و پیش دید و پیش دریافت در هر تفسیر، هم زمان به نوعی در بازی هستند، تا این که مفسر پیش دانسته مجمل نخست خود را کامل‌تر کند. این روند تا رسیدن به آگاهی مکفی و همه جانبه ادامه پیدا می‌کند، یعنی یک وضعیت «دوری» دارد و دور هرمنوتیکی این مرحله از تفسیر است.

از امور در عالم عینی بر قرار است (ماونس، ۱۳۷۹، ۳۹).

در مبحث سمانتیک، معنی در معماری از دو زاویه قابل بررسی است. نخست نسبت هر بنا در معماری به عنوان یک پدیده و ارجاع به آن مطرح می‌شود. در اینجا معنی از حیث سهمی که پدیده با واقعیت خارجی و ارتباطات عملکردی که از آن ناشی شده است ایفای نقش می‌کند مطرح است. این لایه از معنی با تبیین تأثیرپذیری مستقیم معانی در کالبد شناخته می‌شود. در اینجا گر چه مدلول معلوم باشد ولی آنچه بنا در خود دارد آشکار نمی‌گردد.

دیگر نسبت بنا با معنی، ناظر به ذهن است و بیشتر با فرایند فهم و شناخت سر و کار دارد. در اینجا لایه دیگر معنی بر ملا و آفتابی می‌شود، یعنی آنچه بنا در خود پنهان دارد را آشکار می‌گرداند. فیلسوفان آراء گوناگونی در این حوزه به‌دست داده‌اند، بسیاری از ایشان فهم را عبارت از ربط صحیح واژه یا شیء با تصورات می‌دانند. نزد بعضی دیگر، فهم توانایی تشخیص اهداف ارتباطی پدیدآورندگان متن در حوزه‌های گوناگون با مخاطب است. این رویکردها لزوماً نافی یکدیگر نیستند، اما همگی به نوعی با محتوای ذهن، باورها، اندیشه‌ها و مفاهیم سر و کار دارند. لذا بحث و بررسی موضوع فهم به عنوان گونه‌ای از شناخت باید نظریه و روش خود را داشته باشد.

فهم هرمنوتیکی معنی در معماری

معنای هر بنا در اصطلاح «متن»^۱ آن به عنوان یک واقعیت پنهان است که بایستی آشکار شود. دلالت متن بر معنی در پرتو عمل «تفسیر» انجام می‌شود، در واقع متن به وسیله‌ی تفسیر به سخن می‌آید و درون خود را آشکار می‌گرداند. دلالت متن بر معنی با قواعد دلالت یا دانش سمانتیک ارتباط دارد. ولی آن اهرم که کار دستگاه دلالت را ثمربخش می‌سازد، عمل تفسیر است که از مفسر ناشی می‌شود. دانش سمانتیک به زبان مربوط است ولی تفسیر کاری است که فهمنده‌ی متن انجام می‌دهد و از طریق آن دلالت را که حاصل دانش سمانتیک است منشأ اثر می‌سازد. پس تفسیر به معنای فهم است: فهم معنی و درون مایه‌ی هر متن، تفسیر از تجزیه و تحلیل الگوهای صوری و معنایی حاصل می‌شود و به بررسی میزان اهمیت یافته‌ها برای تفسیر متن می‌انجامد. آنچه تفسیر را در این سطح راهبری می‌کند و به پیش می‌برد و در نظریات دانشمندان هرمنوتیک هم به آن توجه شده است، بررسی در دو مسئله‌ی اصلی تشکیل دهنده در جهت فرایند فهم معنی است. این دو مسئله عبارتند از:

- پیش فهم در مقام مفسر؛

- آشنایی از داده‌ها و امکانات زبانی.

آشنایی با داده‌ها و امکانات زبانی

در این مقاله از این حکم آغاز شد که فهم همان تفسیر است، زیرا هرمنوتیک، افقی می‌آفریند که فضای هر متن درون آن تحقق می‌یابد. ولی برای این که بتوان فضای متن را در محتوای عینی آن بیان کرد، نخست باید آن را به زبان خود ترجمه نمود. به بیان دیگر نیاز به گونه‌ای «ترجمه محتوایی» و «بیان جدید» است. یعنی باید معنی را به مجموعه‌ی معانی ممکن که به واسطه‌ی زبان در آنها حرکت می‌شود، پیوند زد. این نکته را سویی‌ی زبانی تفسیر تأیید می‌کند، چرا که متن به واسطه تفسیر سخن می‌گوید. اما هیچ متنی سخن نخواهد گفت مگر با زبانی آشنا برای دیگری. پس تفسیر اگر به‌راستی بخواهد متن را به سخن درآورد، باید زبان مناسب را کشف کند. اکنون با توجه به سرشت زبانی فهم به بررسی آن پرداخته شده است. زبان یک پدیده تاریخی می‌باشد و شرطها و امکانات بیان آن تاریخی و متحول هستند. فهم نیز یک مسئله تاریخی است و شرطها و امکانات آن متحول است. هایدگر، در کتاب هستی و زمان که از آثار اولیه او به شمار می‌آید، نوعی هرمنوتیک را بنیان نهاد که بر مکان‌مندی تمام و کمال ما هم در تاریخ و هم در زبان تأکید می‌کند. از نظر او مسأله فهم کاملاً از کندوکاوی محققانه در ذهن شخص جدا می‌شود و در عوض بر جای‌گیری در یک جهان زمانی تأکید می‌شود که معنای آن مسبوق بر ما فرد است و ما از آن فهم ضمنی دارد (نیچه و همکاران، ۱۳۸۵، ۱۲). گادامر، یکی از برجسته‌ترین نمایندگان هرمنوتیک فلسفی است، به زعم او چگونه یک اثر جدا از فرهنگ و شرایط تاریخی‌اش می‌تواند با مخاطب امروزی خود ارتباط برقرار کند و توسط او فهمیده‌شود؟ این مسأله در مورد تمامی آثار هنری و در واقع، در مورد هرگونه کوششی برای فهم فرهنگ‌ها و مردمان دیگر رخ می‌نماید. هدف فهم هرمنوتیکی این نیست که به معنای یک اثر نزد مخاطب اصلی یا مولف آن پی ببرد، بلکه هدفش این است که دریابد این اثر برای مخاطب و در حال حاضر چه معنایی دارد. هر چند که این امر بدان معنا نیست که هرکاری با اثر می‌توان کرد. فهم هرمنوتیکی نتیجه‌ی گفتگویی اصیل میان حال و گذشته است. در نهایت این کنشی است مبتنی بر فهم خویشتن، فهم تاریخی و پیوستگی آن با گذشته. پس آنچه در افق تاریخی معینی بیان شده، برای فهم آن در افق تاریخی دیگر یا برای دست‌یابی به افق تفسیر نیازمند «ادغام افق‌ها» است (همان، ۱۳). در گذشته افق تاریخی پدید آورندگان بناهای شهری و مخاطبان آنها با یکدیگر چندان متفاوت نبود و چون این دو قشر تجربه‌ها و زبان مشترکی داشتند، لازم نبود محتوایی از یک افق تاریخی دیگر ترجمه شود. همچنین می‌توان گفت متفاوت شدن افق تاریخی پدیدآورنده بنای شهری و مخاطبان

آنها چنان با آهستگی انجام می‌شد که فاصله و شکاف تاریخی میان آنها به وضوح احساس نمی‌شد. در چنان وضعیتی مخاطبان هنگام رویارویی با هرگونه بنای شهری چندان ابهامی در فهم معنی احساس نمی‌کردند. انگار که تفسیر، موضوع را در ترازوی واژه‌ها قرار می‌دهد و به بیان در می‌آورد. یعنی هرگاه در فهمیدن معنای یک پدیده هیچ اختلافی بروز نکند این موضوع به سبب دلالت خود به خود آن پدیده بر معنی نیست، بلکه بدین سبب است که همگان آن را به گونه‌ای واحد تفسیر می‌کنند. برای مثال: سربینه حمام گنجعلی‌خان دارای شش غرفه کشاورزان، پیشه‌وران، بازاریان، سادات و روحانیون، خوانین و تجار است، که اساس و منشاء آن را می‌توان در واژه «طبقات اجتماعی» جستجو کرد چرا که این واژه در زبان و متعلق به جامعه‌ای می‌باشد که قواعدی خاص در روابط اجتماعی و فرهنگی خود قائل می‌شدند. «درک مفاهیم و شالوده سنتی در معماری ایران بدون شناخت و درک محیط فرهنگی و اجتماعی که این مفاهیم در آن رشد کرده و بدون آگاهی از دریافت‌های اساس فرهنگی که از قید زمان آزاد هستند میسر نمی‌گردد و هرگونه برداشت و تأویلی که بی‌توجه به ریشه‌های این مفاهیم صورت بگیرد، لاجرم در حد سطح باقی می‌ماند» (سیفیان و محمودی، ۱۳۸۶، ۴). توجه به این نکته ضروری است، کوشش در فهم تجربه‌های گذشته به معنای موافقت با آنها نیست و می‌توان با آن تجربه‌ها برخوردی انتقادی داشت. از مثال بالا می‌توان چنین نتیجه گرفت که در مورد هر گونه فهمی حتی در خواندن بی‌صدا، مادامی که تفسیر به سطح زبان کشیده نشود، بر همگان ناگشوده می‌ماند. تفسیر یک متن معماری، اساساً تفاوتی با فهم متن نوشتاری به هنگام خواندن آن ندارد. فهم همواره تفسیری را در بردارد. باید خاطر نشان کرد که این نکته به معنای این نیست که به هنگام خواندن، فهم، گونه‌ای تولید درونی است که در آن، اثر معماری همچون اثری که همگان می‌توانند آن را مشاهده کنند، وجود مستقلاً را به دست می‌آورد، هر چند که در حوزه‌های خصوصی روان فرد محدود شود. برعکس، این بدان معنا است که هر گونه متن معماری که در زمان و مکان جهان بیرون شکل می‌گیرد، در واقع هیچ‌گونه وجود مستقلاً از خود کار معماری ندارد. یا به عبارتی معنی نمی‌تواند از متن معماری منفصل و با آن بیگانه باشد، این متن معماری است که تنها اساس معنای مورد نظر است، و تنها مسئله‌ای که به مفسر مربوط می‌شود جنبه‌ی مفهومی و محتوایی هرگونه فهمی است که کشف زبان مناسب آن به واسطه ترجمه آن اثر می‌باشد. این مسئله زمانی اهمیت دارد که پدید آمدن یک اثر معماری و فهم آن مربوط به دو عصر متفاوت باشند. وقتی که مفسر در یک افق تاریخی متفاوت با پدید آورنده یک اثر معماری زندگی کند و تجربه‌های آنها از خود و از جهان

متفاوت باشد، باید معنی آن اثر در افق تاریخی مفسر به گونه‌ای محتوایی ترجمه شود. واضح است که این ترجمه از یک لغت به لغت دیگر نیست، بلکه ترجمه‌ی تجربه‌ها به تجربه‌ها است. البته تفاوت تجربه‌ها معلول تاریخی بودن زبان و زندگی انسان است، به‌ویژه در درون فرهنگ‌ها و تمدن‌های متفاوت جهان‌بینی و تجربه‌های متفاوتی وجود دارد در قرون جدید پس از آن که افق تاریخی جدیدی برای معماری ایران از مغرب زمین گشوده شد، معماری گذشته برای ایرانیان پر ابهام جلوه کرد به طوری که تفاوت افق تاریخی عصر جدید با گذشته وضعیتی را موجب گردید که معماری گذشته در تأملات پیچیده‌ای قرار بگیرد و مفسر برای فهم معانی، شکل‌گرایانه بیان اصلی اثر معماری را شکل‌بندی کند و تحویل مخاطبان دهد. یعنی با تطبیق شکلی از بنا تأییدیه بگیرد. در این راستا می‌توان به گونه‌ای از نگرش شکل‌گرایانه در خواستگاه معنی به بنای مناره به عنوان یک نشانه شهری اشاره کرد. بسیاری مناره را در تطابق شکلی با عدد یک می‌پندارند و به زعم آنها «اگر مناره در حکم عدد یک منظور شود، پس به اولین حرف، به الف وابسته است، پس الف یا منار در مقام تفصیل (مقیاس بزرگ) مترادف با آفریدگار است و در مقام اجمال (مقیاس کوچک) مترادف با زتاب او انسان است» (اردلان و بختیار، ۱۳۸۰، ۷۳). اما معنی زمانی آشکار می‌شود و فهم موقعی به دست می‌آید که مفسر با بنا درگیر شود و این واقعیت خود را نشان دهد که معنی در حال آشکار شدن است. پل ریکور دریافت معنی را به وسیله نشانه‌ها در تفسیر می‌داند و برای تفسیر معنایی معین قائل شده است. به زعم او تفسیر خلاقیتی فکری است که مبتنی است بر رمزگشایی معنایی پنهان در معانی ظاهری، و آشکار ساختن سطوح دلالت‌ضمنی در دلالت‌های تحت‌اللفظی (Ricoeur, 1974, 21). به عبارتی «هر ساختار معنایی که در آن معنای مستقیم، اولیه و تحت‌اللفظی، نشان از وجود معنای دیگری دارد که غیر مستقیم، ثانویه و مجازی است و تنها با دستیابی به معنای نخستین قابل درک خواهد بود» (حیب، ۱۳۸۸، ۸۴). این در واقع روشی است برای پیوند زدن معنی به مجموعه‌ای معنایی ممکن، در این مرحله مفسر در جستجوی آنچه پدیدآورنده اثر معماری بیان کرده و می‌خواسته مخاطبان وی بفهمند، بررسی در دو مسئله را باید روشن کند.

- نخست بررسی معنایی تحت‌اللفظی در ارجاع به بنا.

- دیگر بررسی تأثیر بنا در تداعی معنی از شکل ویژه خودش.

دو مسئله فوق را می‌توان در چارچوب معنی‌شناسی برای تمایزگذاری میان معنای مفهومی یا ارجاعی واژه‌ها با معنای متداعی آنها در دو اصطلاح صریح و ضمنی مورد بررسی قرار داد. هنگامی که از دلالت صریح سخن گفته می‌شود واژه‌ها را صرفاً نام‌هایی برای پدیده‌های جهان می‌نامند، یا به عبارتی دلالت صریح پدیده‌ای است مبتنی بر

نام‌گذاری محض که از هرگونه تأثیر موقعیتی و فرهنگی رها است (مکاریک، ۱۳۸۵، ۱۲۷). اما معنای ضمنی معنای مرتبه دومی است که از بافت کاربردی^{۱۰} واژه حاصل می‌شود و اغلب حامل صفاتی می‌گردد که واجد بار عاطفی، موقعیتی، اجتماعی و فرهنگی است (همان، ۱۲۸). در واقع دلالت ضمنی فرایندی ذهنی است که تداعی‌گر معنایی می‌گردد که باید فهمیده شود. این معنای ذاتاً در آن بنا وجود ندارد، ولی از طریق یک رابطه استعاری می‌تواند ایجاد شود. برای مثال؛ اصطلاح مناره بر اساس معنی تحت‌اللفظی‌اش «فروزشگاه نار» یا محلی برای افروختن آتش می‌باشد. اما در مرتبه دوم معنی، «فروزشگاه نور» رسانای رابطه‌اش با برج‌های آتشی زردشتیان در مراسم مذهبی آنها است. از این ارتباط، پایه‌ای برای تداعی نمادین مناره به عنوان تجلی نور الهی یا تصویر درخشش معنوی در مساجد بهره می‌جستند (هین براند، ۱۳۷۷، ۱۷۳). گر چه در مناره‌های مساجد آتش روشن نمی‌کردند، اما اشاره آن به دلالت ضمنی معنی نور برای تحقق سومندی، از یک سامانه ارزشی و یا یک هدف بوده است. به طوری که در «قرآن حکیم» ذکر شده: حضرت موسی نزد خانواده‌اش بنا به مصلحت، از تجلی نور الهی به عنوان «آتش» یاد می‌کند (صفا زاده، ۱۳۸۳، ۸۱۴). این نگرش از طرفی تصور ساده و بدیهی نینگاشتن معنی که خود می‌تواند موجب اشتباه در دلالت معنایی و گرفتار شدن مفسر در جزمیت ذهنی قبلی‌اش شود جلوگیری می‌کند و از طرف دیگر موجب عبور از شکاکیت و نسبیّت می‌گردد و از این تصور که هر کس می‌تواند معنی را هرطور خواست بفهمد، جلوگیری می‌کند. ذکر این نکته ضروری است، بررسی ریشه‌یابی واژگان به این معنی نیست که مفسر به تعمیم مفاهیم توجه کند و دچار مطلق‌انگاری مفاهیم گردد و از معنای خاص بنا به عنوان یک پدیده غفلت ورزد.

نتیجه‌گیری

معنی یک واژه اساسی و کلیدی در معماری است. درست است که دلالت متن بر معنی با مکانیسم قواعد دلالت یا دانش سمانتیک ارتباط دارد، ولی آن اهرم که کار دستگاه دلالت را ثمربخش ساخته و دلالت را منشأ اثر می‌سازد، عمل تفسیر است که از مفسر ناشی می‌شود. پس برای درک دقیق مفهوم و شناخت معنی باید موارد ذیل را در نظر گرفت تا با توجه به منظر و موضع خاص این واژه کلیدی، مفسر دچار خطا و ابهام و سوء تأویل نگردد.

اول، پیش از هر چیز و همواره در زبان است که هر گونه فهم هستی‌شناسانه به بیان در می‌آید. هر متن دارای معناهای متفاوتی

5. object - word
6. object – language
7. the picture theory
8. quasi-empiricworld

۹. اصطلاح متن که در مورد یک اثر معماری اطلاق گردیده است، معمولاً به پیامی اطلاق می شود که با ارجاع به یک ساختار دلالت‌گر و به طریقی (مانند یک بنای ساخته شده) ثبت شده است.

۱۰. از آنجا که معنی در کل یک کنش ارتباطی جای دارد، و برای اینکه مرجع کلمات اشاری و ضمایی را بشناسیم کاربرد آنها را در بافت‌های متفاوت در نظر گرفته می‌شود. به‌طور مثال، آیا قرمز بخشی از رمزگان قوانین راهنمایی و رانندگی است، که مخاطبان آن رانندگان اتومبیل در شهرها هستند، یا بخشی از رمزگان مسابقه فوتبال است که روی خطابش بازیکنان خاکی هستند، و یا بخشی از رمزگان دیگری است که در بافتی متفاوت، برای بیان خطر به کار می‌رود.

فهرست مراجع

۱. اردلان، نادر؛ و بختیار، لاله. (۱۳۸۰). *حس وحدت*. (حمید شاهرخ، مترجم). اصفهان: نشر خاک.
۲. حبیب، فرشته. (۱۳۸۸). *تحلیلی از تعامل و کالبد شهر . هویت شهر*. (۴۱، ۸۳-۹۴).
۳. حق شناس، علی محمد؛ سامعی، حسین؛ و انتخابی، نرگس. (۱۳۸۵). *فرهنگ معاصر هزاره انگلیسی - فارسی (یک جلدی)*. تهران: فرهنگ معاصر.
۴. سیفیان، محمد کاظم؛ و محمودی، محمدرضا. (۱۳۸۶). *محرمیت در معماری سنتی ایران. هویت شهر*. (۱، ۳-۱۴).
۵. شولتس، کریستیان نوربرگ. (۱۳۸۷). *معنا در معماری غرب*. (مهرداد قیومی بید هندی، مترجم). تهران: فرهنگستان هنر.
۶. صفارزاده، طاهره. (۱۳۸۳). *قرآن حکیم*. قم: انتشارات اسوه.
۷. ماونس، هاوارد. (۱۳۷۹). *درآمدی بر رساله وینگشتاین*. (سهراب علوی نیا، مترجم). تهران: طرح نو.
۸. معین، محمد. (۱۳۸۵). *فرهنگ فارسی (شش جلدی)*. تهران: انتشارات امیر کبیر.
۹. مکاریک، ایرناریما. (۱۳۸۵). *دانش نامه ی نظریه‌های ادبی معاصر*. (مهران مهاجر و محمد نبوی، مترجمان). تهران: آگه.
۱۰. میثمی، سایه. (۱۳۸۵). *معنی و معرفت در فلسفه کواپن*. تهران: نگاه معاصر.
۱۱. نیچه، فریدریش؛ هایدگر، مارتین؛ و گادامر، هانس گئورگ. (۱۳۸۵). *هرمنوتیک مدرن: گزینه ی جستارها*. (بابک احمدی، مهران مهاجر و محمد نبوی، مترجمان). تهران: مرکز.
۱۲. هایدگر، مارتین. (۱۳۸۶). *هستی و زمان*. (سیاوش جمادی، مترجم). تهران: ققنوس.
۱۳. هیلن براند، رابرت. (۱۳۷۷). *معماری اسلامی: فرم، عملکرد، معنی*. (ایرج

است که با یکدیگر همپوشانی دارند، این معانی همواره از معناهای تاریخی یا تحت الفظی منتقل می‌شود که این امر به واسطه‌ی افزونه‌ی معنایی معناهای تحت الفظی صورت می‌گیرد. دوم، فهمیدن همیشه بر یک پیش فهم و پیش دانسته استوار می‌گردد. تفسیر کردن دقیقاً به معنای بهره‌گیری از پیش فهم‌های مفسر است، به گونه‌ای که معنای متن برای او به سخن درآید. سوم، معنی نمی‌تواند از متن بنا منفصل و با آن بیگانه باشد. لذا متن تنها اساس معنی مورد نظر است و معنی در مقوله‌ای خاص که به آن اختصاص دارد، دلالت می‌کند. چرا که بناهای شهری فقط انباشتی از اجزاء نیستند، بلکه آنها نسبتی مشخص با هم دارند که اگر امکان تحقق کلیت آن را فراهم سازند، معنی‌دار می‌شوند. دلیل این امر آن است که اجزاء را فقط می‌توان نامید و ماهیت آن را نمی‌توان در یک متن آورد. چهارم، فهمیدن معنی در بسیاری بناهای گذشته یک مسئله تاریخی است و شرط‌ها و امکان‌های آن متحول‌اند. آنچه در افق تاریخی معینی بیان گردیده است برای فهمیده شدن در افق تاریخی دیگر نیازمند گونه‌های «ترجمه محتوایی» است. پس لزوم آشنایی با داده‌ها و امکانات زبانی، فرهنگی و اجتماعی در آن و لزوم توجه به موقعیتی که پدید آورنده، بنا را در آن موقعیت پدید آورده، قاعده‌هایی است که برای درک همه جانبه مسئله فهم معنی در معماری به ویژه عناصر و نشانه‌های شهری مورد شناسایی قرار می‌گیرد. پنجم، برای فهم و شناخت معنی این سؤال که «بنا چه می‌گوید؟» به عنوان اولین پرسشی است که مفسر در جستجوی آنچه پدید آورنده بنا بیان کرده و می‌خواسته مخاطبان وی بفهمند رهنمون می‌شود. در این مرحله باید درستی دو مسئله اساسی را روشن کرد: نخست بررسی معنای تحت‌الفظی در ارجاع به بنا. دیگر بررسی معنایی ضمنی که دارای بار فرهنگی و اجتماعی می‌باشند و از تأثیری است که بنا در شکل ویژه خودش و در ارتباط با وضعیت ویژه‌اش باید در مخاطبان بگذارد. بررسی این موارد باید بی‌دریغ و با کمترین مداخله‌ی جزمیت ذهنی قبلی مفسر باشد.

پی نوشت‌ها

۱. (semantic = معنا شناسی) در فلسفه برای معنی دو سویه ی (بیرونی) ناظر به ارجاع و (درونی) ناظر به فهم و شناخت یا رو به ذهن مورد بررسی قرار می‌گیرد و از آنجا که تمایز در بررسی این دو سویه تحت عنوان دانش سمانتیک فقط روشی است، لذا رواج معادل فارسی «معنی شناسی» برای دانش سمانتیک به لحاظ خلط این دو واژه می‌باشد.

2. sign
3. reference
4. direct reference

- 16.Ricoeur, P. (1974). *Existence and hermeneutics*. Chicago: North – Western University Press.
- 17.Russell, B. (1943). *The Problems of Philosophy*. New York: Oxford University Press.
- 18.Russell, B. (1995). *An Inquiry into Meaning and Truth*. London: Routledge.

- اعتصام، مترجم). تهران: شرکت پردازش و برنامه‌ریزی شهری (وابسته به شهرداری تهران).
- 14.Dummet, M. (1993). *Origins of Analytic Philosophy*. Cambridge: Harvard University press.
- 15.Frege, G. (2001). *On Sense and Reference*, (P.Geach. Trans.).Oxford: Blackwell Publishers, (Original work published 1892).